

## روی انگشت بهار

روی انگشت بهار  
شاپرک می خندد  
بالهایش را، باز  
می کند، می بندد  
شاپرک می داند  
که بهار آمده است  
بر سر کوه، نسیم  
باز چادر زده است  
از هوا انگاری  
بوی گل می بارد  
شاپرک در چشمش  
آسمانی دارد  
چشمه می جوشد باز  
مثل آواز بهار  
شاپرک می داند  
هست آغاز بهار  
شاپرک بالش را لحظه ای می بندد  
عکس او در چشمه  
مثل گل می خندد